

تأمین

حقوق نویسندگان

در گرو یک نهاد صنفی

خور می‌گرفت اکنون با مفاهیم و هنجارهای روبرو بود که از «گردش کالا در بازار» اتخاذ شده بود و یا روان‌شناسی و شخصیت او بیگانه بود اما از این رهگذر، نویسندگان حرفه‌ای و ناشران پدید آمدند که درآمد آنان نه از محافل بالای جامعه یا «اشرف فرهنگ دوست» که از سوی توده خریداران کالای آنان تأمین می‌شد.

در جهان سوم پیشرفت تکنولوژی و صنعتی شدن ناقص و رشد معلول در این زمینه نیز چون دیگر زمینه‌ها ابعادی پیچیده و متناقض به خود گرفت آن تحولانی که اشاره شد در زمینه تکنولوژی و یا حتی سازمانهای اقتصادی رخ دادند، ماشینهای چاپ وارد شدند، سازمانهای نشر شکل گرفتند، خیل فرهنگ‌سازان پاره افتادند. اما عقب‌ماندگی فرهنگی، همزیستی عناصر فرهنگی نامعاصر، درصد بالای بی‌سوادی، فقر اقتصادی و فرهنگی، کنترل‌های سخت‌گیر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و... مخاطبانی را که باید فراهم نیامورد، تقاضا برای کتاب و مطلوبیت اقتصادی آن بسیار پائین ماند. در همین کشور ما حتی پس از انقلاب اسلامی و به رغم افزایش چشمگیر عناوین و تیراژ کتابها نسبت به دوره قبل، در حالی که سالانه دست‌کم حدود ۵۰۰ هزار داوطلب کنکور داریم و ۶۰ هزار نفر به دانشگاهها راه می‌یابند معمولاً تیراژ کتابها سه هزار نسخه است. کتابخوانی چون نوعی گذران اوقات فراغت در برنامه وجود ندارد و آمار هزینه‌های ایرانی نشان می‌دهد که هزینه خرید کتاب شاید ناچیزترین هزینه در بودجه خانواده و در برخی موارد نزدیک به صفر است.

در جهان سوم همانطور که تراکم سرمایه فعلی به حدی نبود که صنایع اساسی را در آن کشورها پیریزی کند و گاه اگر چند صباغی دولتی دلسوز بر سر کار می‌آمد صنعتی کردن کشور جز با دخالت و سرمایه‌گذاری مستمر آن امکان‌پذیر نبود، در زمینه صنعت نشر نیز سرمایه‌گذاری دولت، اگر تنها به قصد توسعه فرهنگی باشد یکی از راههای چاره‌ساز تواند بود. وجود ناشران دولتی و کتابخانه‌های گوناگون در جراید جهان سوم به خوبی نشان می‌دهد که اینگونه اقدامات تنها تأثیری اندک در وضعیت دارند. پائین بودن تیراژ سبب شد که هر چند ناشران حرفه‌ای به وجود آمدند اما نویسندگان حرفه‌ای، از هیچ نوع، توانستند شکل بگیرند. نگاهی به حداکثر تیراژها و حق تالیفها، حتی در کشور ما نیز نشان می‌دهد که ناچیز بودن درآمد حاصله از نگارش، چاره‌ای جز آن نگذاشته است که نوشتن در هر رشته‌ای

این عوامل با هر نوع فرآیند خلاقیت که کاری غیر ماشینی و فردی است در تعارض هستند. بد یا خوب، کتاب هم «کالایی» شد در بازار سرمایه که بر آن قانونمندیهای عرضه و تقاضا، گرایش تمرکز و تراکم سرمایه و... حاکم شدند. عرضه انبوه تابع ماشینهای تولید و قوانین بازار شد حال آنکه خلق یک اثر همچنان فرآیندی فردی باقی ماند. تولید انبوه و توزیع گسترده در بازار به تراکم معینی از سرمایه و سازمانهای ویژه نیازمند بود. ناشران پدیده‌آمدند و چنان رشد کردند که در برخی از کشورهای جهان سازمانهای نشر سرمایه و قدرتی همسنگ تراستهای بزرگ اقتصادی به دست آوردند و برخی از آنان اکنون در قالب سازمانهای چندملیتی و فراملی فعالاند.

اما تولید کتاب فقط تولید یکی از نیازهای عادی جامعه نیست که در هر حال تولید یک «کالای فرهنگی» است و کار ویژه کلام مکتوب، اگر چه تاحدی تابع بازار گردش کالاها است اما از آنجا که می‌تواند بر «ذهنیت» مخاطبان خود و از آن راه برسیاست و سمت‌گیری مردم مؤثر باشد، ابعاد گوناگونی دارد و اگر چه نویسنده از تنگنای پیشین رها شد. اما به علت حساسیت کاربرد خود با انواع کنترل‌های قدرت سیاسی روبرو شد. از این مساله که بگذریم نویسنده و خالق اثر نیز به بازار وابسته شد. اما حتی با معیارهای اقتصادی صرف نیز نمی‌توان او را صرفاً یک «کارگر فکری» پنداشت که محصول خود را از طریق سرمایه‌گذاری به نام «ناشر» به بازار ارائه می‌دهد. و از این رو از همان آغاز مساله ناگزیر اما پیچیده تعیین «ارزش کار» او مطرح شد. اگر تا پیش از این مولف آثار خود را به امیر یا حامی ثروتمند و فرهنگ‌دوستی تقدیم می‌کرد و پاداشی در

با انقلاب صنعتی و دگرگونی ساختمانهای اجتماعی و اقتصادی جامعه و صنعت چاپ مخاطبان گسترده و تازه‌ای برای آثار مکتوب به وجود آورد. کتاب از دایره تنگ دربارها و مدارس اختصاصی بیرون آمد و کلام مکتوب، دیگر نه چون ابزار قدرت، فخر و

مباهات، که چون بیان مشترک ذهنیت آدمیان یا به عرصه نهاد. کلام مکتوب، جادوی اسرارآمیز خود را از دست داد و کاربردی چنان گسترده و مردمی یافت که هر تحولی در فرهنگ سیاست و ساختارهای اجتماعی بدون تأثیر آن ممکن نبود. اگر تکنولوژی مدرن به نویسنده فضایی را عرضه کرد که پیش از آن به تصور هیچ فیلسوف خیالپردازی راه نمی‌یافت اما او را تابع قوانینی کرد که با ذات و طبیعت فرآیند آفرینش آزاد و خلاقیت یگانه، فردی و بی‌همتا ناسازگار و در تعارض بود. تکنولوژی مدرن در زمینه کلام مکتوب نیز تولید انبوه را برای بشریت به ارمغان آورد. آنچه تا دیروز فراغت پر هزینه دربارها بود و فقط شمار اندکی از «اشرف» بدان دست می‌یافتند، اکنون کالایی بود که بر برکت ماشین چاپ و سوادآموزی همگانی، با پرداخت اندک وجهی، هر کسی می‌توانست به آن دست یابد. اما این سکه مثل هر سکه دیگری دو رو دارد.

نویسنده و مولف از محدوده تنگ کهن رها شد، مخاطبان تازه‌ای به دست آورد کلام او تأثیری ژرف‌تر و گسترده‌تر یافت. اما اکنون در کار او عواملی مؤثر افتادند که بیش از این بر او ناشناخته بودند: نظامهای پیچیده کنترل فکری از یک سو و عواملی چون پسند مردم (بازار)، میزان باسوادی، رشد فرهنگی جامعه، روشهای سازمانهای نشر، شکل و عملکرد قدرت سیاسی و...



اولین مشکل اینکه قرارداد یکنواخت و مشخصی که دارای اعتبار حقوقی باشد در این زمینه وجود ندارد. هرناشری به نوعی با نویسنده قرارداد می‌بندد و طبیعی است که نویسندگان و محققان کشور وکیل دعاوی نیستند تا از پیامدهای حقوقی قراردادها مطلع باشند. گام اول برای حل مسأله تدوین یک قرارداد یکنواخت و لازم‌الاجرا است شاید اقدام وزارت ارشاد با کمک و نظرخواهی از ناشران و نویسندگان می‌تواند در این زمینه کارساز باشد اما مهم‌تر از تنظیم یک قرارداد استاندارد آنکه نویسندگان و اهل قلم ما دارای یک سازمان صنفی شناخته و جامع نیستند.

هر کس که با قلم سروکار دارد به هر حال به نوعی دارای گرایشات سیاسی است و نمی‌تواند نسبت به مسائل جامعه بی‌تفاوت باشد. هر انسان سیاسی حق دارد در جهت اهداف خود بکوشد و به تشکیل سازمانهای سیاسی دست زند شاید این امر که در جهان سوم هر سازمان صنفی بلافاصله به سیاست کشیده می‌شود قابل‌درک باشد، اما به هر حال و به هر دلیلی تبدیل سازمان صنفی که وظیفه آن دفاع از حقوق صنفی و صرفاً اقتصادی یک قشر است، به سازمان سیاسی نشانه نوعی عدم بلوغ و پختگی البته یکی از دلایل پاشیدگی آن است. اگر نویسندگان ما به هر دلیلی نتوانند در یک سازمان سیاسی گرد آیند چرا و چگونه نمی‌توانند برای خود یک سازمان صنفی پدید آورند که در برابر ناشران و هر کس که حقوق صنفی آنان را نادیده می‌گیرد یا کمک و کلای خود و به صورت یک نهادونه چون افراد پراکنده مقابله کنند.

اگر اتحادیه صنفی نویسندگان وجود می‌داشت نویسنده ناچار نبود شخصاً به دادگستری مراجعه کند، اگر چنین سازمانی وجود داشت دیگر شاهد چهره مظلوم ذبیح‌الله منصوری نبودیم که بسیاری از ناشران را به ثروتی بادآورده رساند و خود در فقر روزگار گذرانید اگر چنین اتحادیه‌ای وجود داشت کسانی یافت نمی‌شدند که یکشنبه با ترجمه فارسی به فارسی حاصل عمری زحمت را بریاد دهند. و ناشرانی به وجود نمی‌آمدند که صریحاً کتابها را معطل کنند و یا از دادن حقوق نویسندگان به آنان خودداری کنند. شاید تجربه‌های گوناگونی که از سر گذرانده‌ایم به ما این بلوغ فکری را داده باشد که می‌توان و باید چنین سازمان صنفی‌ای به وجود آورد.

نویسنده - چون خالق اثر - افتخیرهای بسیار از سر گذرانیده و به‌ویژه در سالهای اخیر که تیراژ به نحو چشمگیری افزایش دارد مدت خاصی یافته است. نویسندگان برآند که حق تالیف آنان در مقایسه با سود ناشران ناچیز است. ناشران کتاب را یا برای همیشه یا برای یک‌چاپ می‌خرند تعدادی از آنان گاه از تجدید چاپ کتاب به‌رغم تقاضای بازار خودداری می‌کنند و بدینسان عملاً نرخ میانگین سود خود به عامل مانسور تبدیل می‌شود برخی دیگر به چاپ کتاب بدون اجازه پدیدآورنده آن دست می‌زنند، عده‌ای به افکیزه پرداخت حق تالیفی کمتر به چاپ ترجمه مجدد اثری دست می‌یازند که پیش از آن ترجمه شده است. و البته بیشترین ناشران ما با تمام مشکلات موجود کارخویش را فعالیت فرهنگی دانسته و در کنار نویسنده در خدمت فرهنگ جامعه هستند. تاربخچه اختلافات نویسندگان با ناشران خود تاربخچه‌ای شیرین و خوابدنی است و حکایت از آن دارد که قشری از ناشران و نه همه آنان سود بالاتر را نه تنها با پایمال کردن حقوق نویسنده که با ضرب‌ه‌زدن به فرهنگ جامعه و سلامت امر تالیف و ترجمه دنبال می‌کنند اما به‌رغم آنکه پس از انقلاب اسلامی وزارت ارشاد کوشیده است که از پایمال شدن حقوق مولفین و مصنفین جلوگیری کند تا گام اساسی برای حل نهائی مسأله هنوز فاصله داریم. وزارت ارشاد اسلامی نیز مانند هیأت حل‌اختلاف اتحادیه ناشران، دارای قدرت قضائی و اجرائی نیست این دو مرجع می‌کوشند بر مبنای کدخدانمنشی اختلافات را تاحدی که ممکن باشد حل کنند. دادگستری با تکیه بر قانون موجود مرجعی حقوقی و دارای قدرت قضائی و اجرائی است. و تاکنون به برخی از دعاوی رسیدگی کرده است. به نظر بیشتر دست‌اندرکاران، قانون موجود، هرچند که بیشتر مولفان از آن بی‌اطلاعتند قانونی تقریباً جامع و رسا است. پرسیدنی است که با توجه به وجود سه مرجع و یک قانون تقریباً جامع چرا و به چه دلایلی حکایت همچنان باقی است؟

به «کار دوم» نویسندگان و به نوعی گذران اوقات فراغت یعنی یک امر ذوقی تبدیل شود. نویسنده، خود نمی‌تواند ناشر باشد اما حتی اگر حق تالیف کامل او نیز به او پرداخت شود باز هم پائین بودن تیراژ درآمد حاصله از نگارش را به درآمدی ناچیز و نامطمئن کاهش می‌دهد. نویسنده جهان سومی در قاره بی‌سوادان می‌نویسد،

مخاطبان او اندک‌اند، اگر نویسندگان حرفه‌ای وجود نداشته باشند، اگر نوشتن به اشتغالی درآمدساز در جامعه تبدیل نشود توسعه فرهنگی هرگز به شکوفائی نخواهد رسید. اما پائین بودن تیراژها معلول چنان عوامل پیچیده‌ای است که جز با تحولات اساسی در زمینه‌های گوناگون حل‌شدنی نیست. در چنین شرایطی راه‌حلهای مقطعی و موقتی شاید بتواند تاحدی هم ذراع‌تلاقی فرهنگی جامعه و هم در وضعیت نویسندگان موثر باشد. آفرینشگران آثار فرهنگی معمولاً از دخالت دولت بیم دارند، اما در همین کشورها، بی‌شک هر کتابی که چاپ و نشر می‌شود به نوعی از موافقت مراجع صالح برخوردار است و اگر چنین است می‌تواند یک اثر فرهنگی مجاز به شمار آید در این صورت اگر دولت بدون تمایزگذاری و بدون اعمال معیارهای گوناگون هر ساله تعدادی از کتابهای چاپ‌شده را بخرد و در میان مردم از کانالهای گوناگون مدارس،

دانشگاهها، ادارات و... توزیع کند هم توسعه فرهنگی رشد می‌یابد و هم با افزایش تیراژ نوشتن را از مفهوم گرسنگی کشیدن و ناکامی اقتصادی جدای می‌کند. اگر از هر کتابی که چاپ شود دولت فقط هزار نسخه خریداری کند - جمعیت کشور ۵۰ میلیون است - تیراژ کتاب در ایران تکان خواهد خورد. همین خریداندک می‌تواند چنان جهشی در امر کتاب و کتابخوانی به وجود آورد که ابعاد آن فراتر از فشار اقتصادی آن بر بودجه دولت خواهد بود. نویسنده ایرانی از آغاز وارد شدن ماشین - های چاپ به ایران با ناشران بخش خصوصی روبرو بوده است. رابطه ناشر - به‌عنوان سرمایه‌گذار و تولیدکننده انبوه کالا -